ذوالقرنین یا کوروش در متون مذهبی

حمیدیزدان‌پرست

بخش دهم و پایانی

در بخش پیش برای بررسی روایت اسلامی درباره ذوالقرنین، به سراغ اخبار ذیل آیات صدر سوره مبارکه اسراء و روایات مربوطه رفتیم که افزون بر توضیح آن آیات، از فرمانروایی ایرانی یاد می‌شود که آن کارهای ستودنی به دستش صورت گرفت: کروس الفارس، خردوس الفارسی، کرووس، کورش، قورش و کورش همدانی (مادی). بخش پایانی به ادامه مطلب و طرح برخی پرسش‌ها و انتقادات مرتبط با این مقوله اختصاص دارد. این نوشتار با ذکر خیر شادروان مهدی بشارت، مدیر مسئول و سردبیر اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی آغاز شد و رواست که با یادکرد دوبارهٔ آن جوانمرد پایان پذیرد که آرام گیرد به باغ بهشت.

درهمان نزدیکی مقبره کوروش، نقش انسان بالداری بر دیوار کنده شده که شخص میانسالی را به نمایش می‌گذارد با کلاهی خاص بر سر؛ چنان‌که دو شاخ قوچ از فرقش برآمده و بر روی آن، سه قرص خورشید نقش شده است، به اضافه ریزه‌کاری دیگر. در گذشته بر فراز این نقش، این عبارت به سه زبان نوشته شده بود: «من کوروش، شاه هخامنشی»؛ اما متأسفانه بعدها این کتیبه کنده شده و امروزه تنها از روی نقاشی‌های قدیمی می‌توان متن را بررسی کرد. خوشبختانه به‌رغم گذشت زمان و گزند باد و باران، و بی‌توجهی دیرینهٔ ایرانیان که در چنین مواردی معمولاً از آسیب‌رسانی خودداری نمی‌کنند و اگر آنها را به عنوان نشانه، آماج انواع سنگ‌اندازی و تیراندازی نسازند، باری، از وسوسهٔ یادگاری نوشتن و نقش و نگار انداختن نمی‌توانند بیاسایند، چون اهالی محل این پیکره را مقدس می‌شمرده و دارای نیرویی مافوق انسانی می‌دانسته‌اند، از بلایی که روستاییان و شکارچیان محلی بر سر پیکره‌های دیگر در مرغاب و تخت‌جمشید درآورده‌اند، در امان مانده است. (رک: ایرانویج، ص۶۷).

نکته قابل بررسی، روایت دَینون (Dinon) است که به موجب آن کوروش در جوانی به خواب دید سه بار به خورشید چنگ انداخته و مغان در تعبیرش گفتند که وی به فرمانروایی خواهد رسید و سه ده سال (یعنی سی سال) پادشاهی خواهد کرد و از قضا چنین هم شد؛ زیرا دوره کل فرمانروایی او از ۵۵۹ تا ۵۲۹پ.م ادامه یافت. (راهنمای جامع پاسارگاد، ص۲۹). این ماجرا تا حدودی یادآور روایتی است که شیخ صدوق در کمال الدین (ص۳۹۵) و راوندی در الخرائج و الجرائح (ج۳، ص۱۷۴) آورده‌اند: «گویند ذوالقرنین خواب دید گویا چنان به خورشید نزدیک شده که شاخهایش به شرق و غرب آن رسیده است. چون خواب را برای قومش تعریف کرد، او را ذوالقرنین نامیدند!» یا این روایت که: «او دو قرن سلطنت کرد؛ زیرا قرن به معنی سی سال است» (اطیب البیان، ج۸، ص۳۹۳).

شایان ذکر آنکه پس از اسلام هم نه تنها از حرمت مزار کوروش کاسته نشد، بلکه احترامش افزایش نیز یافت، چنان‌که به عنوان قبر مادر حضرت سلیمان(ع)، لقب «**اُمّ النبی**» گرفت، به طوری که هنوز از لحاظ جغرافیایی آن ناحیه، «مشهد مادر سلیمان» نامیده می‌شود! (فرهنگ معین، ج۶، ص۱۹۸۶). ابن‌بلخی می‌نویسد: «گور مادر سلیمان از سنگ کرده‌اند، خانهٔ چهار سو. هیچ کس در آن خانه نتواند نگریدن که گویند طلسمی ساخته‌اند که هر که در آن خانه بنگرد، کور شود!» (فارسنامه، ص۱۵۵). چنین انتسابی به‌تدریج زمینه را فراهم آورد تا آن ناحیه و بلکه کل سرزمین فارس، «ملک سلیمان» و فرمانروای آن دیار «قائم مقام سلیمان» خوانده شود. در این مورد شواهد فراوانی در متون ادبی و تاریخی موجود است. در اواخر قرن هفدهم جان استروس (John struys) از «مشهد مادر سلیمان» به عنوان یک زیارتگاه نام می‌برد که مخصوص زنان بوده و «مؤمنه‌ها سه بار پیشانی بر قبر می‌ساییدند و آن را می‌بوسیدند.» (راهنمای جامع...، ص۱۱۹). علی سامی که از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ سرپرست آثار تخت‌جمشید و پاسارگاد بود، در سال ۱۳۳۰ می‌نویسد: «تا چندی پیش مورد اعتقاد بعضی بود که هر گاه کسی را سگ هاری می‌گزید، به مشهد مادر سلیمان می‌رفت و در آب آنجا شستشو می‌کرد و شفا می‌یافت» (همان، ص۱۱۹).

در دوران حکومت سعد بن زنگی ـ از اتابکان فارس ـ مسجدی پیرامون این مقبره ساخته شد که تصاویرش اکنون موجود است و تا سالیان پیش بقعه‌ای مذهبی تلقی می‌شد و بدین جهت از ورود بازدیدکنندگان نامسلمان ممانعت به عمل می‌آمد (سفری به دربار سلطان صاحبقران، ص۴۸۹) و در روز عاشورا، دسته‌های عزاداری گرداگرد این مقبره به حرکت در می‌آمد. هنوز هم در نظر عده‌ای از ساکنان اطراف، قبر کوروش پناهگاهی برای التجا و استشفا به شمار می‌آید.

نیک شایسته است گفتار حاضر را با کلام ابوالفضل میبدی به پایان ببریم که در تفسیر عارفانه کشف الاسرار (ج۵، ص۷۵۲) می‌نویسد: «بیان قصه ذوالقرنین دلیلی است واضح و برهانی صادق بر صحت نبوت و رسالت محمد عربی(ص). با آنک مردی بود اُمّی، نادیبر، هرگز به هیچ کُتّاب (=مکتب) نرفته و معلمی را نادیده و کتابی ناخوانده و از کس نشنیده، خبر می‌داد از قصهٔ پیشینیان و آیین رفتگان و سیرت و سرگذشت ایشان، هم بر آن قاعده و بر آن نسَق که اهل کتاب خوانده بودند و در صحف نبشته دیدند؛ بی‌هیچ زیادت و نقصان و بی‌تفاوت و اختلاف در آن.»

چند نکته و اشکال

۱ـ نکته نخست سنجش روایات نحوه درگذشت کوروش با احادیث مکرری است که به خوردن دو ضربه بر سر ذوالقرنین و مرگ در پی آن اشاره می‌کنند. چون اساس کار ما در این نوشتار، کندوکاو در متون دینی بود و نه بررسی روایات تاریخی، از بسط این موضوع می‌گذریم و تنها به همین مختصر بسنده می‌نماییم که به‌رغم مرگ اسکندر در بستر و در پی بیماری، بر پایه مشهورترین روایت، کوروش در حین جنگ با ماساژت‌ها (شاخه‌ای از سکاها) کشته شد.

۲ـ موضوع دیگر، مطابقت مدت فرمانروایی کوروش (۵۲۹ ـ ۵۵۹پ.م) با احادیثی است که در دوران حکومت ذوالقرنین را سی سال ذکر می‌کنند، در حالی که اسکندر بیش از دوازده سال (۳۲۳ ـ ۳۳۶پ.م) بر سریر سلطنت نبود.

۳ـ برخی از سر غیرت دینی و احساسات نوعدوستانه و شاید هم به دلایلی دیگر، اقدام کوروش در آزادسازی یهودیان را زیر سؤال می‌برند و آن را محکوم می‌کنند. مشکل این گروه آن است که یهودیان آن عصر را با صهیونیست‌های معاصر یکی می‌گیرند و گمان می‌کنند کار کوروش به سال ۵۳۸پ.م در راستای حمایت از متجاوزانی است که ۲۵۸۶ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۴۸م، دولت جعلی اسرائیل را بنیان نهادند! برخی از اینان که می‌بینند نمی‌شود بیست و شش قرن را نادیده گرفت، از اساس منکر حقانیت تورات می‌شوند و نخواسته و ندانسته پیامبران بزرگواری را که از آن قوم برخاسته‌اند، انکار می‌کنند. در حالی که اولاً بدکاری یک قوم را نباید به پای انبیایشان نوشت؛ چه، در این صورت کدام مسلمان راستین حاضر است جنایات امویان، عباسیان، عثمانیان، داعش و دیگر مدعیان مسلمانی را به پای اولیای دین بنویسد؟

ثانیاً قرآن کریم پذیرش تمامی پیامبران الهی و کتب آسمانی را لازمهٔ ایمان به شمار می‌آورد: «**آمنَ الرسولُ بما اُنزل الیه من ربه و المؤمنون کلٌ آمنَ بالله و ملائکته و کتبه و رُسله لا نُفرّقُ بین أحد من رُسله...**: پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش ایمان آورده‌اند [و گفتند:] میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم...» (بقره، ۲۸۵)؛ از جملهٔ این انبیا، پیامبران روزگار کوروش‌اند و از جملهٔ این کتاب‌های آسمانی، تورات و انجیل هستند که قرآن کریم درباره شان به پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «**الله لا اله الا هوَ الحیُ القیوم انزل علیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه و انزل التوراه و الانجیل من قبل هُدیً للناس و أنزل الفُرقان**: خدا که معبودی جز او نیست و زندهٔ پاینده است، این کتاب (قرآن) را که مؤیّد آنچه [از کتاب‌های آسمانی] پیش از خود است، به حق بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را قبل از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد، و فرقان [=قرآن، به معنی جداکنندهٔ حق از باطل] را نازل کرد» (آل‌عمران، ۲ـ۴). این معنی بارها در قرآن کریم تکرار شده است (رک: بقره، ۴۱، ۹۷؛ نساء، ۴۷؛ مائده، ۴۸؛ فاطر، ۳۱؛ احقاف، ۳۰؛ یونس، ۳۷؛ یوسف، ۱۱۱) و اگر هم تحریفی در متون آسمانی گذشته صورت گرفته باشد (رک: بقره، ۷۵؛ آل‌عمران، ۷۸؛ نساء، ۴۶)، به ضرورت باور به اصل این کتاب‌ها لطمه‌ای وارد نمی‌سازد.

۴ـ اشکالِ بعدی این است که اگر اینها را بپذیریم، بر ادعای صهیونیست‌ها صحه گذاشته‌ایم که مدعی بازگشت به «ارض موعود» هستند؛ جایی که می‌گویند خداوند به حضرت ابراهیم(ع) و فرزندانش وعده داده است: «از مصر تا فرات» (تورات، سفر پیدایش، باب۱۸، ۱۵) و باز حدودش را در «سفر اعداد» (چهارمین بخش تورات) برای حضرت موسی(ع) تعیین کرده است که شام بزرگ تا نیل را در بر می‌گیرد.

آری، چنین مطلبی در تورات و بلکه در قرآن کریم هست (برای نمونه: اعراف، ۱۳۵ ـ ۱۳۷)؛ اما تورات آشکارا می‌گوید خداوند این سرزمین را به «فرزندان ابراهیم» بخشید، یعنی دست‌کم به پسر اولش اسماعیل و پسر دومش اسحاق و نسلشان که عربها و یهودیان از نسل حضرت اسحاق و یعقوب(ع) می‌شود و نه هر کسی که در آینده به آنها پیوست؛ همچون یهودیانِ اشکنازیِ روس که خودشان تبار خویش را از قوم خزری ماورای قفقاز به شمار می‌آورند که در سده هشتم میلادی به یهودیت گراییدند. برخی همچون پژوهشگر یهودی آرتور کستلر، بر آنند که اشکنازیان عموماً از نسل خزران هستند. شلومو زند پا را از این فراتر می‌گذارد و از «اختراع قوم یهود» سخن می‌گوید، یعنی بسیاری از آنان فرزند حضرت یعقوب(ع) نیستند. آیا سرزمین موعودِ این کسان، فلسطین است؟ یهودیان اصیل قاعدتاً ساکن مناطق خاورمیانه (همچون ایران) بودهاند که در طول تاریخ علائق ایرانی داشتند و حتی بسیاری از اینان با وجود اجازه بازگشتی که هخامنشیان دادند، همچنان در این دیار ماندند. به هر حال آنچه در این زمان می‌گذرد، ارتباطی با مسائل و تصمیمات دو هزارهٔ پیش ندارد.

ضمناً اگر قرار باشد بر پایه متون دینی و ادبی و اسطوره‌ای ادعای ارضی کرد، قرار نیست این ادعا تنها به یک قوم محدود شود. با توجه به اینکه برخی محققان خاستگاه اصلی هندواروپائیان را کرانه‌های رود دنیپر در اوکراین می‌دانند، بر پایه مندرجات اوستا، آیا مثلاً هندیان و ایرانیان حق دارند آنجا را «ایرانویج» (ناف ایران) به شمار آورند و ادعای ارضی کنند؟ عقلا به این ادعا خواهند خندید! همین گونه است ادعای ارض موعود برای کسانی که به نص کتاب مقدس مأمور به پراکندگی و مهاجرت شده‌اند (نیز اعراف، ۱۶۸). این است که برخی عارفان یهودی پس از تخریب معبد دوم (هیکل سلیمان)، به «معبد مثالی»، «معبد آسمانی» و «اورشلیم قدسی» روی آوردند؛ مشابه آنچه مولوی گفت: مسجد اقصی است دلم، جنت مأواست دلم...

۵ـ برخی ایراد می‌گیرند حرمت‌گذاری کوروش به خدایان مناطق مختلف (مردوک و دیگران)، با یکتاپرستی ذوالقرنین سازگار نیست. آری، اگر کوروش معتقد به چندخدایی یا بت‌پرستی بود، این اشکال وارد است؛ اما اطلاق نامهای مختلف به خدای یگانه، موضوع دیگری است: الله، اهوره، یَهُوَه (یاهو)، خدا، گاد و... همگی به یک حقیقت واحد برمی‌گردد؛ به قول مولوی: «این یکی دالش لقب داد، آن الفا!» خود قرآن می‌فرماید: «**قلِ ادْعُوا اللهَ أو ادعُوا الرّحمنَ أیّاً ما تَدْعُوا فَلَهُ الأسماءُ الحُسنی**: بگو: چه الله را بخوانید چه رحمن را بخوانید، هر کدام را که بخوانید، نامهای نیکو از آن اوست» (اسراء، ۱۱۰). به قول شاعر تازی گو:

عِبارتُنا شَتّی و حُسنُکَ واحِدٌ
و کُلُّ الی ذاکَ الجَمالِ یُشیرُ

تعبیرات ما مختلف است و حسن تو یکی بیش نیست / و همه به آن جمال یگانه اشاره می‌کنند.

پاسارگاد ـ آرامگاه کوروش، در جوار مسجد آتابکی. این بنای بازمانده از قرن هفتم در جایی که مقبره مادر سلیمان به شمار می‌آمد، در دهه ۵۰ شمسی به مناسبت بازسازی محوطه باستانی، به جای دیگر منتقل شد.

آیا از کسی که می‌خواهد مردمان مختلف با نژادها، تبارها، دینها، سنتها و زبان‌های مختلف را زیر یک پرچم و در نظام سیاسی واحدی گرد بیاورد، انتظار به‌جایی است که بر سر نام خدا جنگ و جدال کنند؟ و اما درباره مخالفت نکردن کوروش با بت‌پرستی، باید اولاً در نظر داشت که تاریخ فرهنگی ـ اجتماعی ما نه به تمام و کمال گزارش شده است و نه کوروش داعیهٔ اصلاح مذهبی داشت؛ کاری که بر عهده پیامبران و دینمردان است. ضمن اینکه او می‌بایست به قدر عقل مردم روزگارش سخن بگوید تا مفهوم باشد. اگر دوستان باز هم اشکال دارند، خوب است یک بار اشعار شیخ محمود شبستری را بخوانند و در آن درنگ کنند:

«بت» اینجا مظهر عشق است و وحدت
بوَد زنّار بستن، عقدِ خدمت
چو کفر و دین بوَد قائم به هستی
شود توحید، عین بت‌پرستی
چو اشیا هست هستی را مظاهر
از آن جمله، یکی بت باشد آخِر
مسلمان گر بدانستی که بت چیست
بدانستی که دین در بت‌پرستی است!
وگر مشرک ز بت آگاه گشتی
کجا در دین خود گمراه گشتی؟
ندید او از بت، الا خلقِ ظاهر
بدین علت شد اندر شرع، کافر
تو هم گر زو ببینی حقِ پنهان
به شرع اندر، نخوانندت مسلمان
یکی بین و یکی گوی و یکی دان
بدین ختم آمد اصل و فرع ایمان

۵ـ مطالبی چند در آثار هانری کربن (ترجمه دکتر انشاءالله رحمتی) آمده است که راهگشای برخی مطالب نوشتار حاضر است:

الف) فرشته بزرگ «رافائیل» عهده‌دار وظیفه محافظت و مراقبت است. (ابن‌سینا و تمثیل عرفانی، ص۲۰۷).

ب) ذوالقرنین با پاره‌های گداختهٔ مس، سدی در میان دو کوه ساخت تا بخشی از جهان را از تاخت و تاز یأجوج و مأجوج در امان دارد (مردمی با احوال دون شأن بشر) به قول سهروردی: از «اندیشه‌های فاسد» . «مس روان» ممکن است نوعی فحوای کیمیاوی ناظر به «جسم قیامتی» داشته باشد. (اسلام ایرانی، ج۲، ص۴۲۵).

ج) در رساله‌ای منسوب به حلاج آمده: ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) همان جسمی است که موضوع کیمیاگری قرار می‌گیرد: یک «شاخ» (یا حد) او، سفیدی (اکسیر قمری) است و شاخ (یا حد) دیگرش، سرخی (اکسیر شمسی) است. (همان، ص۴۳۴).

د) عالم ما «سیاه» است و رنگ «سبز» نشان‌دهندهٔ عالم ملکوت است. «ارض ملکوت» شهرهای زمردین دارد. (همان، ص۴۲۹ـ۴۳۰).

سخن پایانی

آنچه در این نوشتار آمد، آن‌چنان که در آغاز شرط شد، همگی بر پایه آیات و روایات و متون دینی و فارغ از مباحث باستان‌شناسی و یافته‌های علمی بیرون از محدودهٔ کتاب و سنت است؛ چه، اگر می‌خواستیم به سراغ آنها برویم، مثنوی چندان شود که چل شتر / گر کشد، عاجز شود از بار پُر! حال که چنین است، شایسته و بایسته است که به چند نکته توجه کنیم:

۱ـ در متون مقدس سه دین ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) و نیز کیش زرتشت، به قدری مطلب در گرامیداشت ایران و ایرانیان هست که مطلقاً بی‌نظیر است. (رک: کتاب «ایران و ایرانیان در متون مقدس، اوستا، تورات، انجیل، قرآن و حدیث»، از انتشارات روزنامه اطلاعات). در کتاب مقدس بیش از دومیلیارد مسیحی و یهودی سراسر جهان، بخشی از تاریخ ایران (دوره‌های کوروش، خشایارشا، داریوش و اردشیر)، با نیکی تمام هم یاد شده است؛ یعنی از اسکیموی مسیحی در قطب شمال گرفته تا یهودی مقیم قطب جنوب، و از ترسای ژاپنی ساکن شرقی‌ترین نقطه جهان در کرانه اقیانوس آرام گرفته تا مسیحی گامبیایی که در غربی‌ترین نقطه جهان در سواحل اقیانوس اطلس زندگی می‌کند، بخشی از تاریخ ایران جزو کتاب دینی‌شان است و این موضوع در میان تمام اقوام جهان و در طول تاریخ بشر هیچ نظیری ندارد. ضمن آنکه در انجیل هم بخشی از تاریخ اشکانی ذکر شده و در قرآن کریم نیز بخشی از تاریخ ساسانی (رک: سوره روم) آمده است. اگر این موضوع برای هر کشور و ملت دیگری روی داده بود، به همین بی‌خیالی و بی‌اعتنایی از آن می‌گذشت که ما می‌گذریم؟ آیا برخی از آنها که سابقه درازی در دزدیدن تاریخ و سرمایه‌های ملی و فرهنگی ما دارند، به همین دلیل نیست که سر ستیز با کوروش دارند، چون می‌بینند که دیگر او را به هیچ روی نمی‌توانند به نام خود کنند، آن‌گونه که با برخی بزرگان دیگر فرهنگ‌ساز ما کرده‌اند.

۲ـ نکته بسیار مهم دیگر درباره کوروش این است که در دو کیش یهودیت و مسیحیت، او الگوی منجی موعودشان (ماشیّح و مسیح) است. در بخش عهد عتیق کتاب مقدس، هیچ نشانی از منجی و مسیح نیست، مگر از دوره حضرت اشعیای نبی(ع) که همزمان با کوروش بود و همچنان که دیدیم، بارها در کتاب اوست که از کوروش به عنوان مسیح یاد می‌شود. و از آنجا که اولین «مسیح» کتاب مقدس، چنین پادشاه بزرگ و قدرتمندی است که در نقش «منجی» وارد صحنه تاریخ دینی شده، بسیاری از تصاویری که از حضرت عیسی مسیح(ع) ترسیم شده است، او را با تاج و عصای شاهی نشان می‌دهد، در حالی که جامه گرانبهایی به تن کرده و گاه گوی کوچکی هم که نماد جهان است، در دست دارد و حتی در موارد زیادی مادرش حضرت مریم(س) نیز تاج بر سر نهاده و لباس شاهانه پوشیده است، با آنکه حضرت عیسی(ع) مردی فقیر و چنان زاهد بود که زن و فرزند و خانه و کاشانه‌ای نداشت؛ به فرمایش حضرت امیر(ع)، «سنگ را به جای بالش زیر سر می‌نهاد، جامه زبر و خشن به تن می‌کرد، و نان خشکیده می‌خورد. خورش او گرسنگی بود و چراغش در شب مهتاب. سرپناهش در زمستان، جایی بود که خورشید از آن می‌دمید و یا در آن ناپدید می‌گردید (هیچ جایی نداشت)؛ میوه و سبزی‌اش گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. نه زنی داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که به اندوهش اندازد؛ نه مالی که او را سرگرم سازد، و نه طمعی که او را به خواری کشاند. مَرکب او پاهایش بود، و خدمتکار او دستهایش!» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۰). آیا چنین شخصی کاخ‌نشین و زربفت‌پوش می‌شود؟ مگر اینکه تحت تأثیر نگرش شاهانه از منجی نخستین، در سیمایی کوروش‌وار عرضه گردد.

۳ـ آخرین نکته اینکه معلوم نیست با چه توجیهی، چند سالی است که تلویزیون ما جولانگاه سریال‌های رنگ وارنگ که‌ای شده که درباره تاریخ واقعاً کم‌بارشان پیاپی فیلم می‌سازند. حقیقت این است که کره همچون ژاپن و برخی دیگر از همسایگانشان تا کنون هیچ نقشی در تمدن بشری نداشته‌اند. حتی چین که صاحب تمدن کهنی بوده، به دلیل انزوای دیرپایش، تا قرن حاضر نقش پررنگی در کاروان علم جهانی نداشته است. اما از آنجا که ثروتمندی، آنها را همچون شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، به هوسهای دیگر هم انداخته، گویی موجب سرشکستگی می‌دانند که پیشینه‌شان چنان باشد؛ این است که می‌خواهند با فیلم‌های خوش‌ساخت، این نقیصه را جبران کنند یا بلندپروازی‌های آتی‌شان حکم می‌کند که خود را دگرگون نشان دهند. البته که ایرادی بر آنها نیست.

باز بر آنها نمی‌توان ایراد گرفت که چرا وقتی همهٔ افراد سریال را، از بالاترین مقامات تا مردم عادی، دسیسه‌گر، قدرت‌طلب، کینه‌توز و خونریز نشان می‌دهند، تنها و تنها امپراتور و جانشینش و گاهی ملکه، مهربان، مردمی، دانا، مقتدر، خیرخواه و دلسوز ظاهر می‌شوند! روایت خودشان از خودشان در همین فیلم‌های هویت‌ساز، تقدیس قدرت، مجاز دانستن کسب قدرت و حفظش از هر راه و مهم نبودن اخلاق و جان و مال مردم و بی‌وفایی مکرر است که البته در طول تاریخ نیز به همین اوصاف شهره بوده‌اند. باز هم می‌شود گفت میل خودشان است و می‌خواهند خود را این‌گونه بنمایانند. فیلم‌های کره‌ای چیزی نیست جز جاه طلبی افسارگسیخته، تقدیس قدرت، ترویج خشونت و تجویز خیانت و بی‌وفایی. تمام کره چیست که تنها در جنوبش چندین امپراتوری هم وجود داشته باشد؟ در حالی که حتی ژاپن مصداق تعریف امپراتوری نیست. باز هم این به خودشان مربوط می‌شود و دوست دارند که جهانیان آنها را این‌گونه به یاد آورند.

ایراد به ما و تلویزیون ماست که چرا فیلم‌های جعل هویتِ آنها را چنین رایگان به خورد جوانان ما می‌دهند که در نتیجه‌اش مردانِ کاکل به سر اینقدر زیاد شوند و دلبستهٔ کشوری گردند که خیانتش به ما کهنه نشده است؟

پرسش دوم این است که: اگر یک صدم آنچه از تاریخ کره را نمایش داده‌ایم، از تاریخ خودمان می‌گفتیم، داد چندین و چند نهاد و سازمان و بنیاد به آسمان بلند می‌شد؟ آیا به‌راستی هیچ کدام از شاهان و فرمانروایان جهان قدیم و جدید با کوروش و داریوش قابل مقایسه هستند؟ ما چند تحقیق ملی در این باره کرده‌ایم؟ چند فیلم قابل نمایش ساخته‌ایم؟ و چرا بزرگان خود را نمی‌شناسیم و نمی‌شناسانیم؟! اگر این نوشتار اندک‌انگیزه‌ای در جوانان امیدآفرین ایجاد کند، پاداش گرانی یافته است.

کتاب‌شناخت و منابع در روزنامه موجود است